گفت‌وگو با حجت‌الاسلام والمسلمین مهدی پیشوایی
پژوهشگر تاریخ اسلام درباره علل و زمینه‌های شکل‌گیری حادثه عاشورا

غیبت خواص، غربت ولایت

اندیشمندان و تاریخ‌پژوهان متعددی در قرون متمادی تلاش کردند دلایل وقوع فاجعه عاشورا را احصا و بررسی کنند. یکی از آن پژوهشگران صاحبنظر حجت‌الاسلام والمسلمین مهدی پیشوایی است. وی در کتاب «تاریخ قیام و مقتل جامع سیدالشهدا(ع)» با همکاری جمعی از تاریخ‌پژوهان، در تلاش است با بررسی سایر مقاتل موجود، بسیاری از سوالات این مقطع تاریخی مهم را پاسخ گفته و ابهامات تاریخی این حوزه را روشن کند. «تاریخ قیام و مقتل جامع سیدالشهدا» یکی از معتبرترین کتب معاصر در زمینه عاشوراپژوهی است که با استناد به ۵۰۰ منبع تاریخی قابل توجه، به مرجعی معتبر برای بررسی تاریخی واقعه عاشورا بدل شده است. استاد مهدی پیشوایی شهادت امام حسین(ع) را دارای ریشه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی می‌داند و معتقد است زمینه‌های انحراف امت پس از وفات رسول خدا(ص) را که به شهادت امام حسین(ع) به دست مسلمانان منجر شد، باید در دنیاگرایی و انحراف اصحاب، خواص و نزدیکان پیامبر گرامی اسلام جست‌وجو کرد.

■ جناب استاد مهدی پیشوایی! چه عاملی باعث شد ۵۰ سال پس از ارتحال پیامبر اعظم(ص) امت دست به قتل فرزند همان پیامبری بزنند که به دست او مسلمان شده و از زندگی جاهلی رها گشته بودند؟ به عبارتی، چه چیزی باعث به وجود آمدن نهضت عاشورا و قیام سیدالشهدا شد؟

پدیده‌های اجتماعی مانند انقلاب‌های بزرگ و موج‌آفرین معمولا دارای یک علت نیستند، بلکه در وقوع آنها یک سلسله عوامل و انگیزه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دخالت دارد و دارای ریشه‌های دور و نزدیک بسیاری هستند که بدون توجه به آنها، تحقیق درباره آنها منطقی نیست. نهضت عظیم عاشورا نیز از این قاعده مستثنا نیست. این واقعه حماسی و شگفت‌انگیز از منظر ژرف‌کاوی تاریخی و جست‌وجو در ریشه‌های آن، بس تأمل‌برانگیز است. اینکه چرا و چگونه گروهی از امت اسلامی، دستان خود را به خون پاک سلاله رسول خدا آغشتند و دست به جنایتی زدند که در جامعه اسلامی سابقه نداشت، درخور بحث و بررسی دقیقی است.

با درک و فهم ریشه‌های فاجعه کربلا، هم مسیر و روند انحطاط امت اسلامی پس از رحلت رسول خدا روشن می‌شود و هم امکان بررسی دقیق زمینه‌ها و شالوده‌های قیام کربلا و حماسه عاشورا فراهم می‌آید. ما باید روشن کنیم که از زمان وقوع سقیفه تا سال ۶۰ هجری، چه وقایعی اتفاق افتاد و چه انحراف‌ها و بدعت‌هایی پدید آمد که در پی آن، فاجعه‌ای به عظمت قتل امام حسین(ع) رخ داد و جامعه آن را تحمل کرد.

■ این انحرافات را که ریشه‌های تاریخی فاجعه کربلا هستند، در چه حوزه‌هایی می‌توان دسته‌بندی کرد؟

در یک جمع‌بندی، می‌توان ریشه‌های تاریخی عاشورا را در ۳ حوزه جست‌وجو کرد: ۱- ریشه‌های سیاسی، ۲- ریشه‌های اجتماعی و ۳- ریشه‌های فرهنگی.

■ ممنون می‌شوم هر یک از این دسته‌بندی‌ها را برای ما شرح بدهید؟

درباره ریشه‌های سیاسی این واقعه ابتدا باید به مساله سقیفه پرداخت که خود سرآغاز انحراف بود. هر چند با ظهور اسلام و تلاش‌های رسول خدا، روابط محکمی میان قبایل عرب بر اساس ایمان و عقیده مشترک پدید آمد و اسلام توانست روح سرکشی و ستیزه‌جویی آنان نسبت به یکدیگر را مهار کند اما پس از رحلت پیامبر(ص)، دیری نپایید که روح عصبیت قبیله‌ای دوباره ظهور کرد و خود را در سقیفه نشان داد و درهای فتنه را به روی مسلمانان گشود.

جریان سقیفه در واقع تبلور غلبه خلق‌وخو و رقابت جاهلی و قبیلگی عرب بر ارزش‌های اسلامی بود. مرور گفت‌وگوی گردانندگان سقیفه بخوبی نمایانگر آن است که ارزش‌های قبیلگی و جاهلی که در زمان رسول خدا مثل آتشی زیر خاکستر باقی مانده بود، با رحلت آن حضرت بخوبی مجال ظهور و بروز یافت؛ چنانکه برخی قریشیان و گروهی از انصار، در حالی که پیکر مطهر پیامبر خدا بر زمین، و علی(ع) مشغول تجهیز آن بود، به رقابت سیاسی پرداختند. از این رو آنچه در سقیفه روی داد را باید نخستین انحراف حکومت در اسلام دانست، که نتیجه آن در درازمدت، روی کار آمدن بنی‌امیه بود.

نتیجه آنکه در سقیفه عملا با انکار امامت و ممانعت از تداوم یافتن رهبری الهی که در غدیر طراحی شده بود، شرایطی را برای جامعه اسلامی پیش آوردند که بتدریج حاکمیت بنی‌امیه، این دشمنان دیرینه اسلام را موجب شده، زمینه صعود آنان را برای تکیه بر پست‌های کلیدی فراهم کردند.

اگر سقیفه شکل نمی‌گرفت و با غصب حق علی(ع)، انحرافات پدید نمی‌آمد و زمینه‌های تسلط امویان بر سرنوشت امت اسلامی فراهم نمی‌شد، واقعه عاشورا رخ نمی‌داد. نقل شده که امیری از سیدی پرسید: حسین را کجا کشتند؟ گفت: در کربلا. گفت اشتباه می‌کنی؟ آن حضرت را در سقیفه بنی‌ساعده کشتند، چراکه ظلم به اهل‌بیت و مهجوریت آنان، از سقیفه آغاز، و این توطئه با کشتن امام علی(ع) و امام حسین(ع) کامل شد.

دومین انحراف سیاسی پس از فوت رسول‌الله، در حکومت خلیفه دوم اتفاق افتاد. خلافت عمر در واقع با نظر شخص خلیفه اول و با وصیت او شکل گرفت. ابوبکر به انتقاد برخی صحابه نسبت به خشونت عمر توجهی نکرد. بیعت مردم با عمر، تنها اعلام رضایتی در برابر عمل انجام‌شده بود نه ابراز رأی و نظر در انتخاب خلیفه. عمر از انتخاب ناگهانی ابوبکر انتقاد و آن را امری ناگهانی معرفی می‌کرد که خدا شر آن را حفظ کرد؛ اما درباره نحوه روی کار آمدن خود سخنی نگفت.

این خلیفه روش ناهمگونی داشت. او در عین سختگیری بر کارگزارانش، اعمال خلاف برخی از آنان را نادیده می‌گرفت. معاویه یکی از آن کارگزاران متخلف بود. با آنکه عمر تغییر دادن کارگزاران خود را دوست داشت، معاویه را بر جای خود نگاه داشت و هرگز او را عزل نکرد. از این رو زمینه را برای حکومت امویان فراهم ساخت. عمر نه‌تنها در مقابل معاویه ایستادگی نکرد، بلکه با چشم‌پوشی بر اعمال و کردار او، روح بلندپروازی را در معاویه دمید و او را برای حکومت مهیا کرد. معاویه خود را نماینده منصوب از طرف عمر و عثمان می‌دانست و اعمال خود را منتسب به تأیید خلیفه دوم می‌کرد.

به قدرت رساندن بنی‌امیه در میان سیاست‌های عمر بسیار برجسته بود؛ تا جایی که وی از کسانی که نزد او به ملامت معاویه می‌پرداختند ملول می‌شد. روی کار آوردن عثمان نیز مؤید این سیاست است.

درباره انگیزه خلیفه در میدان دادن به بنی‌امیه، جای بحث بسیار است. گاهی به نظر می‌رسد این امر نوعی باج‌دهی و دادن حق‌السکوت به امویان بود تا از کارشکنی‌های آنان آسوده‌خاطر شود اما انگیزه هرچه بود، یک نتیجه بیش نداشت: سلطه دشمنان دیروز اسلام بر مسلمانان.

■ آیا این حمایت و میدان دادن به بنی‌امیه بویژه معاویه، در دوران عثمان نیز ادامه پیدا کرد؟

بله! انتخاب عثمان به عنوان خلیفه در آن شورای کذایی راه را برای جولان هرچه بیشتر بنی‌امیه و معاویه هموار کرد و به عقیده بنده این سومین انحراف سیاسی بود.

انتخاب ناعادلانه عثمان و حذف امام علی(ع) نشان داد اشراف قریش، ابزار تجدید حیات امویان شدند و زمینه سلطنت آنان را فراهم کردند. گذشت ایام و سال‌ها ثابت کرد که تنها نتیجه شورای ۶ نفره، حذف علی(ع) و به قدرت رسیدن عثمان نبود، بلکه حاصل آن شورا در واقع پذیرش سلطنت اموی و رأی به تجدید حیات اشرافیت عربی بود؛ یعنی واسطه‌ای برای تبدیل تدریجی اوضاع و شرایط مطلوب برای پسر ابوسفیان و قدرت‌گیری قاتلان آینده شهدای کربلا. عثمان برگزیده شورایی محدود بود و دیگران ناچار بدان تن دادند. کسانی مانند امام علی(ع) تهدید شدند که در صورت بیعت نکردن به قتل خواهند رسید. از این رو بیعت امام در واقع از روی اکراه بوده است.

سرانجام عملکرد نادرست عثمان و کارگزارانش و رواج بدعت‌ها، مردمان برخی شهرها را بر ضد وی شوراند. با وجود تلاش امویان در مدت شورش برای انتقال عثمان به مکه یا شام، که دورنمایی از یک خلیفه ضعیف را تصویر می‌کرد، عثمان در محاصره قرار گرفت و سرانجام به قتل رسید. کشته شدن او سکوی پرش معاویه برای رسیدن به قدرت کامل بود. معاویه که در دوران محاصره این خلیفه به تقاضای کمک و استغاثه او پاسخی نداد، پس از قتل او، به خونخواهی‌اش برخاست و علی(ع) را متهم به قتل او کرد. بنابراین خلافت عثمان عملا نردبانی برای افزایش قدرت دشمنان قدیمی اسلام و زمینه‌سازی برای به خلافت رسیدن معاویه و پسرش یزید بود.

■ حاج‌آقای پیشوایی! حضرت امیرالمومنین(ع) در دوران حکومت خود با این انحرافات چگونه برخورد کرد و چه مشکلاتی بر سر راه حضرت و حکومت‌شان به وجود آمد؟

پس از قتل عثمان، مسلمانان با اصرار فراوان، حضرت علی(ع) را به خلافت انتخاب کردند اما هنوز خلافت امام استوار نشده بود که آن حضرت خود را میان دشمنان و مخالفان دید. نفاق اموی و فرهنگ قبیلگی این دشمنان، مانع از آن بود که امام بتواند بر مبنای فرهنگ و ارزش‌های اسلامی اعمال حاکمیت کند و جامعه را از عدالت اجتماعی ایده‌آل اسلامی برخوردار سازد. علی(ع) پس از یک دوره تبعیض و رفاه‌زدگی جامعه و بازگشت آنها به سنت‌های اشرافی جاهلی و برخی انحراف‌ها از اصول قرآنی و سنت نبوی، به خلافت رسید.

در نتیجه آن حضرت چاره‌ای جز تغییر بنیادها و اصلاح واقعی نظام خلافت اسلامی نداشت. اما جامعه اسلامی به دلیل سیاست‌های نادرستی که کارگزاران عثمان پیش از آن حضرت در پیش گرفته بودند، دچار شکاف‌های عمیق اجتماعی و اقتصادی شده بود که روزبه‌روز هم بیشتر می‌شد و آن حضرت نمی‌توانست فساد ۲۵ ساله را در چند سال از بین ببرد.

متاسفانه اندکی پس از تشکیل حکومت حضرت علی(ع) ۳ جنگ بزرگ و هزینه‌زا به حضرت تحمیل شد و مانع‌تراشی‌ها و مشکل‌آفرینی‌های فراوان افراد صاحب نام و نشان و دارای ثروت و قدرت، مانع اجرای افکار عدالت‌خواهانه امام شد.

اختلافات شدیدی که پس از جنگ صفین و ماجرای حکمیت در سپاه امیرالمومنین ایجاد شد و خوارج از دل آن پدید آمدند، بنی‌امیه را برای رسیدن به قدرت امیدوار کرد. در نتیجه، آنان پس از شهادت امیرالمومنین(ع) در سال ۴۰ هجری، با دسیسه‌ها و توطئه‌های فراوان، از راه صلح با امام حسن(ع)، حکومت جهان اسلام را از آن خود کردند و بدین‌گونه خلافت از خاندان نبوت به خاندان بنی‌امیه انتقال یافت.

■ بنی‌امیه چه ویژگی‌هایی داشت که به این میزان در ادعیه و روایات ما منفور است؟ در واقع کدام یک از فعالیت‌های بنی‌امیه باعث شد مسیر جامعه اسلامی به این میزان منحرف شود؟

ببینید! امویان از جمله تیره‌های قریش بودند که بیش از دیگران، به دلیل ظهور پیامبری از نسل هاشم بن عبدمناف، به او رشک می‌بردند. آنان چون پیامبری رسول خدا را موجب برتری موقعیت بنی‌هاشم نسبت به خود می‌دانستند، بر مبنای عصبیت قبیلگی و از سر حسادت و برای پیروزی ابوسفیان در رقابت رهبری، مواضع سختی بر ضد پیامبر اتخاذ کردند. رد پای سران بنی‌امیه و دیگر تبارهای عبد شمس در بیشتر اقدامات قریش در مقابل آن حضرت آشکار است. آنان برای مهار دعوت اسلامی، از هر راهکاری که می‌توانستند بهره جستند؛ همراهی با مشرکان دیگر مکه در محاصره اقتصادی بنی‌هاشم در مکه و توطئه دارُالنّدْوَه برای قتل رسول خدا(ص) از آن جمله‌اند.

رسول خدا از آینده بنی‌امیه بر امت اسلامی بشدت نگران بود و بارها در این باره به مردم هشدار داده و فرموده بود: «وَیْلٌ لِبَنِی اُمَیَّهَ» (وای بر بنی‌امیه). همچنین آن حضرت فرموده بود: «هر گاه تعداد فرزندان ابوالعاص (از بنی‌امیه) به ۳۰ یا ۴۰ نفر برسد، سرزمین خدا را ملک خود، و بندگان خدا را بردگان خود قرار داده، دین خدا را به نفاق خواهند گرفت». آن حضرت امویان را فاجرترین طایفه قریش و شرورترین و دشمن‌ترین قبایل عرب نسبت به بنی‌هاشم معرفی کرد. امیرمؤمنان علی(ع) نیز مخوف‌ترین فتنه‌ها را فتنه بنی‌امیه دانست که همه جا را فراخواهد گرفت و تنها اهل بصیرت از آن رهایی خواهند یافت.

امویان به‌تدریج و با شگردها و دسیسه‌هایی توانستند حکومت را به دست گیرند. در نتیجه، معاویه پایه‌گذار حکومتی شد که با دوره قبل از خود تفاوت‌های فاحشی داشت و سیاست او، سرمشق خلفای پس از وی شد؛ حکومتی که هیچ‌گونه سنخیتی با حکومت پیامبر و حتی شیخین نداشت. حکومتی تجمل‌گرا و پرزرق و برق و با نظم سیاسی ویژه‌ای شکل گرفت که تنها بر پایه مصالح و منافع دنیوی خاص خود استوار شده بود.

تاریخ، دفتر شگفتی‌هاست. در واپسین ساعات قدرت قریش در مکه، هنگامی که ابوسفیان و فرزندش معاویه پس از سال‌ها جبهه‌گیری در مقابل رسول خدا به‌ناچار اسلام آوردند و طلقا خوانده شدند، هیچ‌کس گمان نمی‌کرد که حدود ۳۰ سال بعد، مسند ریاست به معاویه برسد اما او با ترفندهای سیاسی و فرصت‌طلبی‌های دور از اخلاق، به آن دست یافت. یکی از دانشمندان بزرگ آلمانی، در پایتخت عثمانی، در حضور یکی از شریفان مکه به چند نفر مسلمان گفت: شایسته است مجسمه طلایی معاویه را در فلان میدان پایتخت (برلین) نصب کنیم. از وی پرسیدند: به چه علت؟ پاسخ داد: معاویه بود که نظام حکومت دمکراسی اسلام را به نظام سلطه و استبداد تبدیل کرد، و اگر این امر نبود اسلام همه عالم را فرا می‌گرفت و امروز ما آلمانی‌ها و همه ملت‌های اروپایی، مسلمان عرب بودیم.

در اینجا این پرسش اساسی مطرح می‌شود که وظیفه امام حسین(ع) در برابر چنین بدعت آشکاری چه بود؟ آیا می‌توانست ساکت باشد و انحراف امت اسلامی را با بی‌تفاوتی نظاره کند؟ امام حسین در برابر این بدعت بزرگ ایستاد و ولیعهدی یزید را به رسمیت نشناخت و سرانجام با روی کار آمدن یزید، قیام کرد.

■ اگر موافق باشید به ریشه‌های اجتماعی انحرافات پس از فوت پیامبر(ص) که منجر به شهادت سیدالشهدا شد بپردازیم.

بسیار خب! از زمینه‌های اجتماعی نهضت عاشورا، لغزش‌هایی بود که از بعضی خواص امت در صدر اسلام سر زد. مقصود از خواص در آن زمان کسانی هستند که به دلیل امتیازاتی چون سبقت در پذیرش اسلام، هجرت قبل از فتح مکه، شرکت در جنگ‌های پیامبر در صدر اسلام مانند بدر و احد، قرابت با پیامبر خدا، کتابت وحی و اساسا درک محضر آن حضرت و یا اشتهار به زهد و عبادت، بهره‌مندی از دانش‌های فقه و حدیث و داشتن مناصب و مقامات حکومتی و نظامی، در میان جامعه اسلامی نفوذ داشتند.

متاسفانه خواص کم‌کم از مسیر حق‌طلبی منحرف شدند و راز این انحراف را باید در دنیاگرایی برخی از این خواص جست‌وجو کرد. مقصود از دنیاگرایی، دلبستگی به دنیا و لذت‌های آن چون ریاست و مال است. دنیاگرایی بزرگ‌ترین نگرانی پیامبر درباره امتش بود. ابوسعید خدری از رسول خدا نقل می‌کند: بیشترین نگرانی من بر شما برکاتی است که خداوند از زمین به شما عنایت می‌کند. پرسیدند: مقصود شما از برکات چیست؟ حضرت فرمود: زیبایی دنیا. این لغزش در طول تاریخ اسلام دامنگیر بسیاری از خواص شده است؛ کسانی که حق را می‌شناختند اما دنیاگرایی، آنان را به طرفداری از باطل کشاند. دنیاگرایی دارای جلوه‌های مختلفی است که یکی از آنها ریاست‌طلبی است.

جاه‌طلبی و ریاست‌خواهی از عوامل مهم اعراض از حق محسوب می‌شود. انحراف خلافت از جایگاه اصلی خود، که خدا و پیامبر آن را تعیین کرده بودند، و نیز عملکرد دنیاخواهان از سقیفه تا مرگ عثمان، معلول دنیاگرایی و ریاست‌خواهی برخی خواص بود. یکی از انگیزه‌های مخالفان برای مقابله و رویارویی با امیرمؤمنان(ع) در زمان خلافت او نیز همین بوده است. کسانی که هدف‌شان از بیعت با حضرت، رسیدن به پست و مقام بود، مدت چندانی طول نکشید که به خاطر برآورده نشدن خواسته‌های‌شان، در مقابل آن حضرت جبهه گرفتند. طلحه و زبیر به هوس ریاست و شرکت در امر حکومت با علی(ع) بیعت کرده بودند و زمانی که پایداری او را در دین و دقت و سازش‌ناپذیری وی را در انتخاب کارگزاران دیدند و مشاهده کردند که علی(ع) مصمم است خط اصلی حکومتش را بر مبنای کتاب و سنت پیامبر گرامی اسلام قرار دهد، سر به شورش گذاشتند. چنین انسان‌هایی برای رسیدن به ریاست، حاضرند همه اصول و ارزش‌ها را کنار بگذارند؛ همچنان که در واقعه کربلا، عمربن‌سعد هم با علم به حقانیت امام حسین(ع) حاضر شد برای رسیدن به ملک ری با ایشان بجنگد.

یکی دیگر از انحرافات مال‌پرستی خواص بود. گرایش به مال‌پرستی در خواص، ۲ عامل اصلی داشت که یکی زمینه‌ساز بروز دیگری بود؛ گسترش فتوحات اسلامی که سبب سرازیر شدن غنایم بی‌شمار به پایتخت خلافت شد، تغییر نگرش افراد را نسبت به زندگی دنیا در پی داشت. بتدریج تمام هم و غم بسیاری از مسلمانان بویژه خواص، ترجیح آمال و آرزوهای دنیایی بر مقاصد اخروی شد.

فتح سرزمین‌های پهناور و ثروتمندی چون ایران، روم و مصر، ثروت‌های کلانی را وارد جامعه اسلامی کرد؛ به طوری که برای نمونه در دوران خلفا تنها از سرزمین‌های فتح‌شده عراق، سالانه ۱۲۰ میلیون درهم جزیه و خراج، وارد خزانه بیت‌المال می‌شد. اگر این ثروت‌ها عادلانه در میان مسلمانان تقسیم می‌شد و برای تقویت بنیه دینی و اخلاقی، و رشد فکری و فرهنگی و برقراری عدالت اجتماعی و اقتصادی در جامعه اسلامی هزینه می‌شد، یقینا ثمرات ارزشمندی برای مسلمانان به بار می‌آورد ولی متاسفانه خلیفه دوم و پس از او خلیفه سوم، با تقسیم نابرابر آنها در میان اصحاب و مسلمانان، زمینه اختلاف طبقاتی و پیدایش تجمل‌گرایی و رفاه‌زدگی در میان بزرگان اصحاب را فراهم آوردند و انحراف خواص از همین جا آغاز شد.

بر اثر ادامه فتوحات در زمان عثمان، سهمیه سالانه اصحاب افزایش یافت و این روند موجب افزایش روزافزون تفاوت مسلمانان در اموال و درآمدها شد.

افزون بر تبعیض‌های عمر که زمینه‌ساز شکل‌گیری نوعی اشرافی‌گری در میان خواص شد، در زمان خلافت عثمان، انحراف دیگری نیز رخ داد و آن بذل و بخشش‌های کلان و بی‌حساب او از بیت‌المال به بنی‌امیه و گروهی از بزرگان صحابه بود. خلیفه سوم خودش هم زندگی مرفهی داشت؛ چنانکه خانه‌های هفتگانه او در مدینه مشهور است. او خانه‌ای برای همسرش نائله و خانه‌ای برای همسر دیگرش عایشه داشت و منازل دیگری در اختیار دختران و خویشاوندانش گذاشته بود. بنابراین مجموع این عوامل باعث شد خواص، به ثروت‌اندوزی بپردازند و در کام دنیاپرستی فرورفته، عوام را هم بدان سو بکشانند.

> **افزون بر تبعیض‌های خلیفه دوم که زمینه‌ساز شکل‌گیری نوعی اشرافی‌گری در میان خواص شد، در زمان خلافت عثمان، انحراف دیگری نیز رخ داد و آن بذل و بخشش‌های کلان و بی‌حساب او از بیت‌المال به بنی‌امیه و گروهی از بزرگان صحابه بود. خلیفه سوم خودش هم زندگی اشرافی‌ای داشت؛ چنانکه خانه‌های هفتگانه او در مدینه مشهور است؛ بنابراین مجموع این عوامل باعث شد خواص، به ثروت‌اندوزی بپردازند و در کام دنیاپرستی فرورفته، عوام را هم بدان سو بکشانند**

رفتار اینان و طرز زندگی‌شان، ابتدا توده امت پیامبر و سپس نومسلمانان را که اصحاب نامدار پیامبر را دارای قداست ویژه‌ای می‌دانستند و برخی با نیات خالصی در سرزمین‌های دور از مرکز، در شرایط سخت مشغول جهاد بودند، ناراحت و متأثر کرد. بدین‌سان وقتی عوام راهبران خود را متغیر یافتند، تغییر مسیر دادند؛ به گونه‌ای که حال جهاد و شهادت در راه خدا از میان سپاهیان اسلام رخت بربست و سستی و زبونی بر رزمندگان عارض شد.

خودپرستی و تکبر یکی دیگر از انحرافات و از عوامل اجتماعی قتل امام حسین(ع) است. این روحیه ضدانسانی، با تعالیم قرآنی و نبوی در میان عرب‌ها فروکش کرد اما پس از رحلت آن حضرت، به دلیل تقویت روحیه ریاست‌طلبی و مال‌پرستی در میان خواص، روحیه اشرافی‌گری و نوعی برتری‌طلبی مستکبرانه و تفاخر جاهلانه دوباره رخ نمود و موجب شد صمیمیت برادرانه و اخوت دینی مسلمانان، تبدیل به روابط بالادست با فرودست، مولی با عبد و مالک با برده شود. رفته‌رفته بر اثر رفاه و تنعم تبعیض‌آمیز، برتری‌طلبی به یک عادت ثانوی برای خواص مبدل شد به طوری که مقابله با آن به قدری دشوار شد که وقتی امیرمؤمنان(ع) آن را به وضع زمان رسول خدا برگرداند، با اعتراض سختی مواجه شد و همین امر، یکی از عوامل جدایی بسیاری از خواص از آن حضرت بود.

به موازات رشد دنیاگرایی، غیرت و حساسیت دینی خواص از بین رفت؛ عنصر امر به معروف و نهی از منکر به فراموشی سپرده شد و همین روحیه به توده مردم منتقل شد؛ به گونه‌ای که وقتی امام حسین(ع) فرمود: «آیا نمی‌نگرید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل نهی نمی‌گردد»، عوام از یاری‌اش خودداری کردند و این بی‌مبالاتی نسبت به هتک اسلام و نابودی ارزش‌ها، غمبارترین پیامد انحراف خواص بود که دامنگیر امت پیامبر شد.

> **به موازات رشد دنیاگرایی، غیرت و حساسیت دینی خواص از بین رفت؛ عنصر امر به معروف و نهی از منکر به فراموشی سپرده و همین روحیه به توده مردم منتقل شد؛ به گونه‌ای که وقتی امام حسین(ع) فرمودند: «آیا نمی‌نگرید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل نهی نمی‌گردد»، عوام از یاری‌اش خودداری کردند و این بی‌مبالاتی نسبت به هتک اسلام و نابودی ارزش‌ها، غمبارترین پیامد انحراف خواص بود که دامنگیر امت پیامبر شد**

■ در ابتدای گفت‌وگو فرمودید مجموعه‌ای از علل فرهنگی نیز در رقم خوردن فاجعه کربلا نقش داشته است، ممنون می‌شوم ضمن تشریح این علل، بفرمایید امام حسین(ع) برای مقابله فرهنگی با این انحراف‌ها آیا دست به اقداماتی زده بودند؟

قیام عاشورا و شهادت سیدالشهدا(ع) ریشه‌های فرهنگی مانند اجتهاد در برابر نص و ایجاد بدعت‌های متعدد و منع کتابت و نقل حدیث نیز دارد که شرح آنها مجال مفصل‌تری می‌طلبد.

نتیجه فرآیند انحراف‌ها، لغزش‌ها و بدعت‌هایی که از سقیفه آغاز شده بود، روزبه‌روز گسترش یافت و موجب انحراف کلی جامعه از آموزه‌های اسلام، و رواج فساد و فقر فرهنگی، و دوری از ارزش‌ها و اصالت‌ها شد که این انحراف‌ها در عصر امام حسین(ع) به اوج رسید. در چنین فضایی، امام می‌دیدند که برای مبارزه با آن همه انحراف، تمام راه‌ها و راه‌حل‌ها به بن‌بست رسیده است؛ تبلیغات در دل و جان مردم اغفال‌شده تأثیر ندارد؛ نامه‌ها و هشدارها بی‌اثر است؛ کرسی‌های وعظ و خطابه در اختیار آل ابی‌سفیان است و تنها راه باقیمانده، قیام و مبارزه با آن نظام فاسد تا مرز شهادت است تا انحراف‌های بنیادین برای همیشه محکوم و رسوا شده، ارزش‌های اسلامی احیا شود. از این رو حضرت تنها وسیله را برای بیدار کردن اجتماع آن روز، اعلام نامشروعی حکومت اموی و ایستادگی و قیام در برابر آن، با همه خطرهایش دید. بدین‌گونه بود که فاجعه خونین کربلا رخ داد و فرزند پیامبر خدا با بی‌رحمی تکان‌دهنده‌ای به شهادت رسید و خاندان او به اسارت گرفته شدند. اگر نبود انحراف‌های دهه‌های پیش‌تر، زمینه چنین جنایت بزرگی فراهم نمی‌شد و جامعه، آن را تحمل نمی‌کرد. از این رو می‌توان گفت حادثه دلخراش کربلا را زنجیره‌ای از حوادث پدید آورد که یک سر آن در سقیفه و سر دیگر آن در دمشق بود.